

ارنست همینگوی

فیلیپ یانگ

ترجمه
شیوا صفوی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۸

ارنست همینگوی

ترجمه شیوا صفوی

Ernest Hemingway

Philip Young

American Writers, vol. 2

Charles Scribner's Sons, New York, 1974

از

فرهنگ نشر نو تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، پلاک ۱۳
تلفن: ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ اول نشر نو، ۱۳۹۸ (چاپ اول، ۱۳۷۲)

شمارگان ۷۷۰

نقاشی روی جلد بهرام داوری
طراحی یونیفورم جلد حکمت مرادی
لیتوگرافی باختر
چاپ و صحافی سپیدار
ناظر چاپ بهمن سراج
همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه عنوان و نام پدیدآور
یانگ، فیلیپ، ۱۹۱۸-۱۹۹۱ م.
ارنست همینگوی، ۱۸۹۹-۱۹۶۱ م. / فیلیپ
یانگ؛ ترجمه شیوا صفوی.
تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۶.
شش + ۸۴ ص.
نسل قلم-۷
۹۷۸-۶۰۰-۴۹۰-۰۲۵-۶
۹۷۸-۶۰۰-۴۹۰-۰۱۷-۱
شاپک دوره
شاپک ۷
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
موضوع نویسندگان امریکایی- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده الف. صفوی، شیوا، مترجم؛
ب. عنوان: ارنست همینگوی
۱۳۹۶ ۸۷ ی ۹ م / ۳۵۴۳ PS
۸۱۳/۵۴
۴۸۸۰۲۹۶
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

مرکز پخش آسیم

تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۴

www.nashrenow.com فروشگاه اینترنتی

بها ۱۲۰,۰۰۰ ریال

پیشگفتار

بیش از بیست و پنج سال از چاپ اول مجموعهٔ نسل قلم می‌گذرد. پیش از هر چیز لازم است بگوییم این مجموعه با همت و کمک سه تن از دوستانم، که سهمشان در انتشار این مجموعه به هیچ روی کمتر از من نبوده است، به ثمر رسید. دوستانم، آرمان امید، بهرام داوری و حسن ملکی. قصهٔ عجیب و غریب انتشار این مجموعه قصه‌ای بس دراز است که گهگاه در برخی مصاحبه‌ها من و دوستانم گوشه‌هایی از آن را بازگو کرده‌ایم. اما به عمد لفظ قصه را به کار گرفتم زیرا شاید اگر روزی من و این دوستان خاطرات مربوط به نشر این مجموعه را با جزئیاتش بازگو کنیم دست‌کمی از یک قصهٔ بلند شیرین و پرتب و تاب نخواهد داشت.

باری، نمی‌خواهم اکنون سر این قصهٔ بلند را باز کنم، باشد تا زمانی دیگر و فرصتی مناسب‌تر. اما به جز ما چهار نفر عدهٔ بسیار بیشتری در شکل‌گیری این مجموعه سهم داشته‌اند. مهم‌تر از همه نگاه محبت‌آمیز دوستان مترجم بود که هرگز دست یاری ما را که به‌سویشان دراز شده بود پس نزدند. امروز بعد از بیست و پنج سال عده‌ای از آنان روی در نقاب خاک کشیده‌اند که جا دارد یاد از ایشان بکنیم:

شش :: نسل قلم ::

کریم امامی، عبدالله توکل، ابراهیم یونسی، مهدی سبحانی، صفیه روحی،
محمد مختاری، فرخ تمیمی.

در پایان، ذکر یک نکته ضروری است: این کتابها «زندگینامه»
نیستند، بلکه شرح و تفسیر و نقد آثار و اندیشه‌های نویسندگان هستند. پس
اگرچه حجمشان اندک است اما می‌توانند نقطه شروع خوبی برای
خواندگانی باشند که در پی راه یافتن به مضامین اندیشه‌های این نویسندگان
و متفکران هستند.

خشایار دیهیمی

تابستان ۱۳۹۷

ارنست همینگوی^۱ در طول زندگی‌اش، به احتمال بسیار، مشهورترین نویسندهٔ آمریکایی بود. شیوهٔ نگارشش، «قهرمانش» (یعنی شخصیتهای اصلی بسیاری از آثارش که آنقدر شبیه یکدیگرند که مدتهاست آنها را چون شخصیتی واحد می‌شناسیم)، و روش و دیدگاهش به‌طور گسترده‌ای، نه تنها در جهان انگلیسی‌زبان بلکه در هر جایی که زیاد کتاب می‌خوانند، به رسمیت شناخته شده است. شاید علتش این باشد که هیچ رمان‌نویس دیگری چون او بر نثر داستانی مُدرن تأثیر نگذاشته است؛ زیرا هر جا که آثارش را شناخته‌اند، نثرش را به کار گرفته‌اند؛ از آن تقلید کرده‌اند، بازش ساخته‌اند، و همانندسازی کرده‌اند. افزون بر این، او شهرت فوق‌العاده‌ای به‌عنوان فردی خبرساز داشت - بیش از سی سال هرگونه ماجراجویی‌اش بدون استثنا در مطبوعات گزارش می‌شد. ولی تا مدتها نه خود او و نه آثارش به‌خوبی درک نمی‌شدند و، علی‌رغم اینکه در دههٔ اخیر گامهای بلندی در جهت فهم آثارش برداشته شده است، هنوز هیچ‌یک آنطور که باید به‌درستی درک نشده است.

برای درک نویسندگان قابل اعتنا هرگز کلید ساده‌ای وجود ندارد، ولی در مورد همین‌گویی چیزی است که به نظر چون کلیدی - یا حتی شاه‌کلیدی - برای رهایی به مفهوم آثار او می‌نماید - و این کلید بی‌تردید از دید هیچ خواننده مطلع و اندیشمندی پنهان نمی‌ماند. این کلید از قضا (و شاید هم بعضیها بگویند به نحوی مقدر) در همان نخستین داستان نخستین مجموعه داستان او، که نخستین کتاب مهمش نیز بود، قابل کشف است.

این کتاب، که نخست در ۱۹۲۴ در پاریس منتشر شد و بعد در ۱۹۲۵ با چند داستان اضافی در امریکا به چاپ رسید، در دوران ۱۸ نام‌گرفته است. به احتمال بسیار، منظور همین‌گویی از این عنوان، اشاره‌ای کنایه‌آمیز به عبارت مشهوری از کتاب دعای همگانی کلیسای انگلستان بود: «خداوندا در دوران ما صلح و آرامش عطا بفرما». اما نکته جالب اینکه در این کتاب اصلاً خبری از صلح و آرامش نیست. دیگر اینکه نیمی از داستانهای این کتاب وقف تکوین ناهمگون، اما دقیق، شخصیتی حسّاس و مهمّ شده است: پسرکی - و بعد مرد جوانی - به نام نیک ادامز^۲ (چیزی که البته تا مدتها کسی به آن توجه نکرده بود، زیرا خوانندگان به درستی در نمی‌یافتند که او شخصیت محوری تمام داستانهایی است که در آنها پدیدار می‌شود). این داستانها کم‌وبیش به ترتیب زمانی کودکی و جوانی نیک ادامز پشت سر هم آمده‌اند و همه آنها سخت به یکدیگر مربوطند. در واقع از این نظر کتاب یک «رمان» به حساب می‌آید، زیرا اگر خواننده نکته‌ای ظریف را در داستان یا قطعه پیشین دریافته باشد، برخی از داستانهای بعدی غیرقابل فهم می‌شوند.

به‌هرحال، جالبترین و پرمعناترین این داستانها همان داستان نخستین است. این داستان، که «کلبه سرخپوستان»^۱ نام گرفته است، مطالب بسیاری درباره آنچه همینگوی در سی و پنج سال نویسندگی‌اش به دنبال آن بود فاش می‌سازد. داستان درباره پزشکی - پدر نیک - است که نوزاد زنی سرخپوست را از طریق سزارین، با یک چاقوی ضامن‌دار و بدون بیهوشی، به دنیا می‌آورد. شوهر علیل زن در طبقه دوم تختخواب، بالای سر همسرش که از درد فریاد می‌زند، دراز کشیده است. نیک، که پسر بچه‌ای بیش نیست، تشنه را برای پدرش نگه داشته است؛ چهار مرد زن را محکم نگه می‌دارند تا بچه به دنیا بیاید. وقتی که کار زایمان تمام می‌شود، دکتر تخت بالایی را نگاه می‌کند و می‌بیند که شوهر، که دو روز تمام فریادهای زنش را می‌شنیده است، با تیغ سلمانی گلوی خودش را گوش تا گوش بریده است.

اگر داستان را به دقت بخوانیم، متوجه می‌شویم که مرکز توجه همینگوی در اینجا این رویدادهای هراس‌انگیز نیست، بلکه توجهش بیشتر به تأثیر این رویدادها بر پسرکی است که شاهد آنهاست. در آن لحظه به نظر نمی‌رسد که این رویدادها تأثیری عمیق بر پسر داشته باشند، ولی مهم اینجاست که بعدها او جوانی عصبی و سخت زخم‌خورده از کار درمی‌آید. در این داستان نخستین، همینگوی مهمترین دلیل آن را برای ما روایت می‌کند.

بدین ترتیب، داستان درک و فهمی شگفت از سرشت آثار همینگوی به دست می‌دهد. ولی، علاوه بر این، داستان پایانی درخور تأمل نیز دارد، آنجا که نیک و پدرش درباره مرگ، بخصوص مرگی که به دست خود آدم صورت می‌گیرد، گفتگو می‌کنند:

1. "Indian Camp"

«بابا، اون چرا خودشو کشت؟»
«نمی‌دونم، نیک. به گمونم طاقت و تحملشو نداشت.»
«بابا، خیلها خودشونو می‌کشن؟»
«نه خیلها، نیک...»

توی قایق نشسته بودند، نیک در عقب، و پدرش پارو می‌زد... در آن صبح زود، روی دریاچه، نشسته در عقب قایق، و پدر پاروزنان، او خاطر جمع بود که هرگز نخواهد مُرد.

بیان این واقعیت مرموز که تقدیر چنین روا داشته بود که نسخه‌های اصل این دو شخصیت - که در اینجا نخستین بار در هیئت یک پزشک و پسرش نمایان می‌شوند - هر دو خود را بکشند، از دیدگاه زیبایی‌شناختی ناب هیچ موردی ندارد، اما از دیدگاه انسانی و زندگی‌نامه‌ای ناگزیر از بیان آن هستیم. کلارنس ادمندز همینگوی^۱ پزشک، نسخه‌ی اصل دکتر ادامز، هنگام بیماری با یک تپانچه (یادگاری از جنگهای داخلی امریکا که مادر نویسنده بعدها برایش فرستاد) در ۱۹۲۸ خودکشی کرد و پسر، نسخه‌ی اصل نیک ادامز، ارنست همینگوی، با تفنگ ساچمه‌ای مورد علاقه‌اش در ۱۹۶۱ سرش را داغان کرد: «به گمونم طاقت و تحملشو نداشت.»

بسیاری از رخدادهای کلیدی در زندگی قهرمان داستان به همین تنگاتنگی به زندگی نویسنده گره خورده است. دلمشغولی پیشاپیش نویسنده به خشونت، و فراتر از همه واقعیت مرگی فجیع، نیز تقریباً به همین سادگی بود. در سراسر تاریخ ادبیات کمتر به موردی

برمی‌خوریم که در آن، مانند این داستان کوچکِ نخستین، عطف توجّهی چنین نامحتمل بر حوادثی شده باشد که بناست از این پس روی دهد. شش داستان بعدی در دوران ما به اندازهٔ «کلبهٔ سرخپوستان» خشونت‌بار و فاجعه‌آمیز نیست، اما به هر حال هر یک از آنها به گونه‌ای ناخوشایند و برآشوبنده است. در یکی از آنها، به نام «دکتر و همسرش»^۱، نیک پی می‌برد که از شجاعت پدرش چندان مطمئن نیست و نگرش مادرش به مسائل را اصلاً نمی‌پسندد. دو داستان دیگر به نامهای «پایان چیزی»^۲ و «توفان سه‌روزه»^۳، ضمن مطالب دیگر، گزارشی است از پایان برآشوبندهٔ ماجرابی عشقی در نوجوانی. در «جنگجو»^۴، نیک را لوکوموتیوران از قطار باری در حال حرکت به بیرون پرت می‌کند، بعد به یک مشت‌زن حرفه‌ای سابق که دیوانه است برمی‌خورد و مشت‌زن او را حسابی له‌ولورده می‌کند، و در ضمن به یک ولگرد سیاهپوست بسیار مؤدب نیز برمی‌خورد که به نوبهٔ خود از آن مشت‌زن هم شرورتر است - آدم به این گمان می‌افتد که نیک در خط حوادث بد قرار گرفته است.

بلافاصله پس از «جنگجو»، طرح کوچکی در کمتر از یک صفحه می‌آید که این ظن و گمان را تأیید می‌کند. در این طرح کوچک گفته می‌شود که نیک در جنگ جهانی اوّل است، زخمی شده است، و خود پیمان «صلح جداگانه‌ای» با دشمن بسته است - یعنی دیگر نه برای کشورش و نه برای هیچ کشور دیگری حاضر نیست بجنگد. در تحلیل و شناخت آثار همینگوی هر قدر هم بر اهمیت این صحنهٔ کوتاه تأکید کنیم، مبالغه نکرده‌ایم. همین طرح در مورد شخصیت

1. "The Doctor and Doctor's Wife"

2. "The End of Something"

3. "The Three-Day Blow"

4. "The Battler"

اصلی دیگری، فردریک هنری^۱ در وداع با اسلحه^۲، با شرح و بسط بیشتر تکرار می‌شود؛ همچنین از آن به عنوان نقطه اوج زندگی قهرمانان همینگوی به نحوی در تمامی آثار بیست و پنج سال بعد وی استفاده می‌شود.

اینکه نیک به سختی مجروح شده است از دو نظر مهم است: نخست اینکه این جراحت تمثیل و تشدید جراحتهایی است که در دوران کودکی و رشد نیک در غرب میانه آمریکا مرتباً بر جسم و روحش وارد می‌آمده است - از این به بعد قهرمان همینگوی همواره مردی زخم خورده است، نه تنها زخم خورده جسمی، بلکه چنانکه بعداً معلوم می‌شود زخم خورده روانی نیز هست؛ دوم اینکه نیک و دوستش، که او هم مجروح شده است «صلحی جداگانه» برپا داشته‌اند و «نامیهن پرست» هستند، و این واقعیت نشانه‌ای است از آغاز گسستی طولانی از نظام مستقر که در چند کتاب بعدی، و تا ۱۹۳۰، جزو خصایص همینگوی و قهرمانش می‌ماند. در واقع آخرین داستان در این جلد نخستین، که «رودخانه بزرگ دو قلبی»^۳ نام دارد، به نوعی اینگونه چیزها را پیشگویی می‌کند و تا زمانی که خواننده این نکته را دریابد، داستان برایش کاملاً گنگ می‌ماند. همینگوی در ۱۹۵۰ شکوه می‌کرد که بیست و پنج سال از انتشار این داستان گذشته است و هنوز هیچ کس آن را نفهمیده است. اما «رودخانه بزرگ» واقعاً «داستانی» ساده است؛ این داستان بررسی حالات مرد جوانی است که در جنگ مجروح شده، جدا از همه، تک و تنها، به ماهیگیری رفته است، دچار عارضه «موج گرفتگی» است، و به آب و آتش می‌زند تا عقلش و تعادل عقلش را از دست ندهد.

1. Frederic Henry

2. *A farewell to Arms*

3. "Big Two-Hearted River"